

سلامی بگرمی آفتاب، به بزرگی سزین اهدا دین ایران، به بلندی روانند، به پامی درونی چشمه ساری سناف و
به نری لطافت نسیم بهاری نوزدز. تبرکات صمیمانه نوزوزی ام با تاخیر بنویسد. امیدوارم سال نود سالهای فراوان آمیزه
برای سوا و بچه ها و همه بستگان در دستان دهم و همه سالهای مملو از نشاط و شادمانی و در دینی، سلامتی و کوشش و پرکاری، رفقت
و سعادت و خوشبختی و سالهای تحقق تمامی آرزوها و آرزوهایمان باشد.

بست سال داندست در سارا نندیده ام و خبری از سارا ندارم. آخرین بار تا آنجا که حکم قدمیدید بالاخانه آقا تقی بود
و بیع هم کمی کت داشت، البته میدانم که کمی بستید و هدایت لایحه برای از رادیو شنیده و به اندازه خوشی شده ام خبری
چیز هم شنیدم (بیع هم بهای موده و همچنان جمع است). امیدوارم زندگی خوش و سعادت مندی داشته باشید.

حالم بجز خوبست و جای نگرانی نیست و قبول به سر خود خواسته بزرگوار:

در عشقی کشیده ام که پرس زهر اجری چشیده ام که پرس

همچو صفا غریب در عشق بمای رسیده ام که پرس

توفیقی دست داد و دستم ابرج در پس از یازده سال برای چند روزی در وطن آمدم برد و این چند طعم را با بعد در روز
حرکتان به آن دیار برایتان بفرستم. هر چند طریقت است، ولی به شعر و ادب علاقه زیادی دارم و در روز مخلصان شام است.
سده ام البته دوستان برسانید. دلم برای دیدنشان میزند و امیدوارم از آن الهه باز هم شماره بیستم و عشق و در بهام را
تاریان کنم. از بزرگوار سارا میبوسم. بر امید دیدار. البر بایجان و ستم در دیهشت ۱۳۸۰

زبان حال مارا چه لغز سفته هوشنگ:

زندگی را به عشق بخشید	زندگی چیست؟ عشق و زین
دل و جان را به عشق میخند	زنده است آنکه عشق میورزد
عشق سرحد آفرینداریست	عشق ساریست عشق آزار است